

دعای سجده امام موسی کاظم چه بود و...

توجه به معارف اهل بیت (ع) و غور در سیره و سلوک پیشوایان معصوم به مثابه ورود در دریای بیکران دانش، معرفت و معنویت است.



توجه به معارف اهل بیت (ع) و غور در سیره و سلوک پیشوایان معصوم به مثابه ورود در دریای بیکران دانش، معرفت و معنویت است.

دعای سجده امام موسی کاظم چه بود و...

*تفاوت غضب با غیظ

معنای غضب و غیظ هر دو به معنای خشم می باشد، ولی غیظ بالاترین نقطه و درجه غضب را می باشد، یعنی هنگامی که غضب از حد خود فراتر رود و سرریز شود، نشان دهنده عدم رضایت فرد از پیشامد موضوع و حادثه ای است.

یکی از معانی «غیظ«، «خون دل« خوردن است، حضرت امام موسی بن جعفر (ع) به کاظم معروف شده اند، چون بسیار از اطرافیان خود خون دل خورد و خشم خود را فرو می بردند.

*«دستور تقیه از طرف امام (ع) و نجات جان یک مومن«

محمد بن فضیل روایت نموده است که راویان حدیث شیعه، در مسح دو پا اختلاف کردند که آیا مسح از سرانگشتان تا ساق پا است یا از ساق پا تا سر انگشتان؟

علی بن یقطین (از دوست داران امام کاظم (ع) که در دربار هارون کار می کرد) نامه ای به حضرت موسی بن جعفر (ع) نوشت: یا بن رسول الله اصحاب ما در مسح پا اختلاف دارند، اگر به خط شریف خود چیزی بنویسید تا بر آن عمل کنیم، بسیار خوب است.

حضرت جواب دادند ای علی بن یقطین، باید این طور وضو بگیری:

سه مرتبه مضمضه کن و سه مرتبه استنشاق و سه مرتبه صورت را شست و شو می دهی و آب را به داخل محاسن خود می رسانی و بعد تمام سرو روی گوش و داخل آن را مسح می کنی و سه مرتبه دو پایت را تا ساق می شویی مبدا با دستوری که دادم، مخالفت کنی همین که نامه حضرت به علی بن یقطین رسید از فرمایش حضرت تعجب کرد، چون این طور وضو گرفتن مخالف روش مشهور شیعه بود، ولی نزد خود گفت: امام و پیشوای من هر چه بفرماید وظیفه من است لذا به دستور حضرت عمل می کرد.

موقعی که در نزد هارون الرشید، از او سخن چینی کردند. هارون به یکی از خواص خود گفت: درباره علی بن یقطین خیلی حرف می زنند و من چندین بار او را امتحان کرده ام و خلاف ادعای سخن چینان، ظاهر شده است، آن شخص به هارون گفت: چون رافضیان در وضو گرفتن با ما اختلاف دارند و پاها را نمی شویند، خوب است امیرالمومنین به طوری که علی بن یقطین متوجه نشود از محلی مخفی، او را زیر نظر بگیرد که چگونه وضو می گیرد با این آزمایش، حقیقت، کشف خواهد شد.

هارون مدتی صبر کرد تا اینکه علی بن یقطین را روانه منزل کرد و وقت نماز رسید.

علی بن یقطین در اطاق مخصوص خود، همان طور که امام (ع) دستور داده بود وضو گرفت و هارون نیز در محل مخفی شده و وضو گرفتن علی بن یقطین را مشاهده کرد.

در این لحظه هارون از محل اختفا، بیرون آمد و به علی بن یقطين گفت: بعد از این، سخن هیچ کس را درباره تو قبول نمی‌کنم از این رو علی بن یقطين در نزد، هارون به مقام بزرگی رسید.

بعد از این ماجرا، نامه حضرت موسی بن جعفر (ع) به او رسید امام در آن نامه نوشته بود یا علی، بعد از این طوری وضو بگیر که خداوند واجب کرده است.

صورت خود را یک مرتبه از روی وجوب بشوی و در مرتبه دوم به جهت شاداب شدن، شست و شو بده و دست‌هایت را از آرنج بشوی، و با بقیه رطوبت دست‌ها، سرو پاهایت را از سر انگشتان تا ساق مسح کن آنچه بر تو می‌ترسیدم برطرف شد.

داستان‌ها و پندها- مصطفی زمانی

*171#؛ نام دخترت را تغییر بده»

یعقوب سراج نقل می‌کند: به حضور امام صادق (ع) رفتم، دیدم کنار گهواره پسرش موسی (ع) ایستاده است امام صادق (ع) لحظاتی با فرزندش به صورت آهسته سخن گفت، بعد از آنکه فارغ شد به نزدیک حضرت رفتم امام صادق (ع) به من فرمود: به نزد مولایت در گهواره برو و بر او سلام کن. من کنار گهواره رفتم و سلام کردم. موسی بن جعفر (ع) با کمال شیوایی، جواب سلام مرا داد و به من فرمود: «؛ برو آن نام، که دیروز بر دخترت گذاشته‌ای عوض کن و سپس نزد من بیا، زیرا خداوند آن نام را، ناپسند می‌داند». (یعقوب می‌گوید: خداوند دختری به من داده بود نام او را حمیرا گذاشته بودم) امام صادق (ع) به من فرمود: «؛ برو به دستور او (موسی) رفتار کن تا هدایت گردی» من هم رفتم و نام دخترم را تغییر دادم. «؛ اصول کافی حدیث 11 باب الموالید الاثمه (ع)»

*تا سه روز دیگر رحلت می‌کنم

عمر بن واقد روایت می‌کند: امام موسی کاظم (ع) سه روز قبل از شهادت، مسیب بن زهیر را صدا زد و فرمود: مسیب امشب به مدینه نزد جد خود رسول‌الله می‌روم تا با فرزندم علی، وداع کنم و او را وصی خود قرار دهم و امانت‌های امامت و خلافت را به او بسپارم، چنانچه پدرم، این امانت‌ها را به من سپرده بود.

مسیب عرض کرد: یا بن رسول‌الله چطور قفل‌ها را باز کنم در حالی که نگهبانان کنار درها ایستاده‌اند. حضرت فرمود: ای مسیب، یقین تو به قدرت خدا و بزرگی ما ضعیف شده است؟

مگر نمی‌دانی خداوندی که درهای علوم اولین و آخرین را برای ما گشوده است، قادر است که مرا از اینجا به مدینه ببرد، بی‌آنکه درها گشوده شود! مسیب گفت: یا بن رسول‌الله دعا کن خدا ایمان مرا ثابت بدارد، حضرت دعا کرد و فرمود: «؛ اللهم ثبته» بعد فرمود: می‌خواهم در این وقت خدا را به آن اسمی که «؛ آصف برخیا»، خدا را به آن اسم خواند و تخت بلقیس را از راه دور، به یک چشم زدن، نزد سلمان آورد بخوانم تا در این ساعت، من و پسر علی در مدینه را به هم برساند مسیب گفت: حضرت مشغول دعا شد چون نگاه کردم حضرت را در محل نماز خود، ندیدم، در حالت حیران ایستاده بودم بعد از مدتی حضرت در مصلاي خود حاضر شد و زنجیرها را در پای خود گذاشت.

من به خاطر این منظره سجده کردم و خدایا شکر نمودم که مرا به قدر و منزلت آن حضرت آشنا ساخت، حضرت فرمود: مسیب بلند شو و بدان که سه روز دیگر من از دنیا رحلت می‌کنم.

وقتی این خبر ترس آور را شنیدم قطرات اشک از چشمم جاری شد، حضرت فرمود: گریه نکن که بعد از من علی فرزند من امام و مولای توست پس دست در دامن ولایت او بزن تا با او همراه باشی و دست از متابعت او برندار که هرگز گمراه نشوی گفتم الحمدلله وقتی روز سوم شد امام مرا طلبید فرمود: همان‌طور که به تو خبر دادم امروز عازم سفر آخرت هستم وقتی که شربت آبی از تو درخواست کنم و بخورم، شکم مبارک من از زهر، نفخ و باد می‌کند و اعضایم ورم کرده و چهره‌ام زرد می‌شود بعد از آن سرخ شده و سبز می‌شود و به رنگ‌های مختلف در می‌آید در این حال با من سخن نگو و هیچ کس را قبل از وفات بر احوال من آگاه نکن.

مسیب می‌گوید: من منتظر وعده حضرت بودم تا آنکه حضرت از من درخواست آب کرد و نوشید و فرمود: این ملعون سندی بن شاهک گمان کرده است که او متکفل غسل و کفن من خواهد بود هیئات، هیئات هرگز چنین چیزی نخواهد شد.

چون که انبیا و اوصیا را جز انبیا و اوصیا غسل نمی‌دهند بعد از لحظه‌ای جوانی خوش رویی را دیدم که نور سیادت و ولایت از پیشانی

ایشان منور است و سیمای امامت و نجابت از چهره وی نمایان می‌باشد شبیه‌ترین مردم به حضرت موسی بن جعفر (ع) بود در کنار آن حضرت نشست خواستم که از آن امام بزرگوار، نامش را سوال کنم که حضرت موسی بن جعفر (ع) فرمود: که نگفتم که با من سخن نگو.

پس ساکت شدم چون لحظه‌ای گذشته امام موسی بن جعفر (ع) با فرزند دلبند خود وداع کرد و نفس مطمئن‌اش ندای «؛ارجعی الی ربک» را اجابت نمود الی التوفیق الاعلا گویان به عالم وصل رحلت فرمود و حضرت امام رضا (ع) از نظر غایب شد و ...

*«؛آتش دست امام را نمی‌سوزاند»

هشام بن حکم روایت می‌کند که وقتی امام صادق (ع) به شهادت رسید، عبدالله پسر بزرگ حضرت ادعای امامت کرد امام کاظم (ع) او را خواست و فرمود: ای برادر اگر تو امام هستی پس دست خود را داخل این آتش قرار بده و امام (ع) به تنوری اشاره کرد که در آن هیزم زیادی قرار داشت و با نفت آتش زده بودند.

عبدالله این کار را انجام نداد ولی حضرت موسی بن جعفر (ع) دستش را داخل آتش قرار داد و به هیزم‌ها دست مالید و تا آتش خاموش نشده بود، دستش را بیرون نیاورد. کافی ج 1 ص 351 حدیث 7

*به چه امر مستحق امامت می‌شوم

ابو بصیر می‌گوید: از امام کاظم (ع) پرسیدم: امام را با چه چیز باید شناخت؟

حضرت فرمود: با ویژگی‌های خاصی که باید داشته باشد اول اینکه: باید امامی که قبل از او بوده است درباره او چیزی بگوید و یا اشاره‌ای کند تا حجت باشد. دوم اینکه: هر وقت چیزی را از او پرسیدند، جواب دهد سوم اینکه: از فردا خبر دهد و چهارم، با مردم به هر زبانی سخن بگوید. سپس فرمود: قبل از اینکه از اینجا برخیزی علامتی به تو نشان می‌دهم.

مدتی نگذشت که یک نفر خراسانی وارد شد و با حضرت به عربی حرف زد ولی امام (ع) جواب او را به فارسی داد مرد خراسانی گفت: آنچه که باعث شد که با شما به زبان خودم صحبت نکنم، این بود که خیال کردم شما فارسی بلد نیستید! حضرت فرمود: سبحان‌الله اگر نتوانم جواب تو را به فارسی بدهم پس چه برتری بر تو دارم و به چه چیزی مستحق امامت می‌شوم؟ بعد فرمود: کلام هیچ انسانی و نه پرنده‌ای و نه هر چیزی که صاحب روح باشد بر امام مخفی نیست.

*پیکر آن بر نمی‌گردد

هارون الرشید از مردی خواست تا با موسی بن جعفر در مجلسی مبارزه کند و او را شرم‌نده نماید. مردی جادوگر این کار را به عهده گرفت. وقتی سفره انداختند کاری کردند که هر وقت خادم حضرت موسی بن جعفر می‌خواست گرده نانی را بردارد از جلو دستش می‌پرید. هارون به شدت از این کار خنده‌اش گرفته بود.

حضرت موسی بن جعفر ع سر برداشت و نگاه به شیری که روی پرده نقش شده بود کرد. فرمود: ای شیر خدا بگیر این دشمن خدا را. ناگهان آن نقش جان گرفت و به شکل شیری بسیار بزرگ آشکار شد. مرد جادوگر را پاره پاره کرد، هارون و ندیمان‌ش بی‌هوش شدند و از ترس عقل خود را از دست دادند.

پس از مدتی که به هوش آمدند هارون امام را قسم داد ترا به حقی که بر تو دارم از این شیر بخواه پیکر آن مرد را برگرداند.

آن حضرت فرمود: اگر عصای موسی آنچه از ریسمان و چوبدست‌های جادوگران برگرداند این شیر نیز پیکر آن مرد را برمی‌گرداند. زندگانی حضرت امام موسی کاظم علیه السلام، ص: 38

*دعای سجده امام کاظم چه بود؟

حضرت موسی بن جعفر عابدترین فرد زمان خود بود، فقیه‌ترین و سخاوتمندترین و بزرگوارترین اشخاص به شمار میرفت.

روایت شده نافله‌های شبانه را همیشه می‌خواند و آن را نماز وصل صبح می‌کرد بعد تعقیب می‌خواند تا آفتاب طلوع کند آنگاه سر بسجده می‌گذاشت تا هنگام زوال ظهر سر از سجده برنمیداشت پیوسته چنین دعا میکرد:

این دعا را تکرار می‌نمود.

یک جمله از دعایش این بود: &171#;عظم الذنب من عبدک فلیحسن العفو من عندک» بطوری از خوف خدا گریه میکرد که محاسنش از اشک چشم تر می‌شد از همه مردم بیشتر بخانواده و خویشاوندانش رسیدگی میکرد علام الوری- ص 296.

امام کاظم علیه السلام فقیهی که در پی نجات یتیمی از ایتم‌ما- که نه ما را دیده و نه به ما دسترسی دارد- برآید، و او را در حدّ نیازش آموزش دهد، [تحمّل این یک فقیه] بر ابلیس سخت‌تر از هزار عابد است. زیرا فرد عابد فقط برای نجات خودش تلاش می‌کند، ولی فقیه علاوه بر خود به فکر تمام بندگان خدا می‌باشد، تا آنان را از دست ابلیس و یارانش نجات دهد، به همین خاطر [مقام او] نزد خداوند از هزار هزار زن و مرد عابد برتر است. احتجاج طبرسی ج 1 ص 9 ترجمه جعفری

*آیا این جوان صوفی است

شقیق بلخی نقل می‌کند: در سال صد و چهل و نه برای انجام حج از شهر خود خارج شدم و در راه وارد قادسیه گردیدم در آنجا چشمم به جمعیت زیادی افتاد که عازم حج هستند. جوان زیبایی گندمگونی را دیدم ضعیف بود که بالای لباس خود جامه‌ای از پشم پوشیده بود و ردائی بدوش داشت و در پا نعلینی داشت و در کناری از این جمعیت نشسته بود.

با خود گفتم این جوان از صوفی‌ها است که می‌خواهد در راه کل بر مردم باشد بخدا می‌روم او را سرزنش می‌کنم نزدیک او رفتم همین که چشمم به من افتاد که می‌ایم فرمود: شقیق! اجْتَنِبُوا کَثِیراً مِنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ &171#;1 مرا واگذاشت و براه خود ادامه داد.

با خود گفتم کار بزرگی بود از دل من خبر داد و اسم مرا می‌دانست این مرد بنده‌ای صالح است خود را باو میرسانم و از خدمتش معذرت خواهم خواست هر چه

عجله کردم باو نرسیدم از نظرم غائب شد. وارد واقصه که شدم دیدم مشغول نماز است اعضایش در اضطراب و اشک از چشمهایش جاری است گفتم همین است بروم از او حلالیت بخواهم، ایستادم تا نمازش تمام شد به جانب او رفتم همین که مرا دید فرمود شقیق! این آیه را بخوان:

وَإِنِّي لَعَقَّارٌ لِّمَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ صَالِحًا ثُمَّ اهْتَدَىٰ باز مرا گذاشت و براه خود ادامه داد.

با خود گفتم این جوان از ابدال است این دومین مرتبه است که از دل من خبر داد به منزل زباله که رسیدم دیدم کنار چاه ایستاده و در دست کوزه‌ای دارد می‌خواهد از چاه آب بکشد دیدم کوزه از دستش بچاه افتاد سر بآسمان بلند کرده گفت:

انت ربی اذا ظمئت الی الماء و قوتی اذا اردت الطعاما

خدایا جز این کوزه ندارم آن را بمن برگردان در این موقع دیدم آب بالا آمد دست دراز کرد و کوزه را پر آب نموده بیرون آورد وضو گرفت و چهار رکعت نماز خواند بعد بجانب پشت‌های ریگ رفت و از آن ریگها با دست داخل کوزه میریخت آن را تکان داد و آشامید. جلو رفته سلام کردم جواب مرا داد عرضکردم از زیادی غذای خود که خدا بتو عنایت کرده مرا بهره‌مند فرما.

فرمود شقیق پیوسته مشمول نعمت‌های ظاهری و پنهانی خدا هستیم به خدا خوش گمان باش. کوزه را بدست من داد آشامیدم دیدم، شربت سویق شیرینی است بخدا قسم تا آن وقت لذیذتر و خوشبوتر از آن نخورده بودم هم سیر شدم و هم تشنگی از من برطرف شد تا چند روز اشتها بغذا و احتیاج بآب نداشتم.

دیگر او را ندیدم تا داخل مکه شدم شبانگاهی کنار آبدارخانه در نیمه شب دیدم مشغول نماز است با خشوع تمام اشک میریزد تا سحرگاه ادامه داد همین که اذان صبح شد برای نماز نشست و شروع به تسبیح خدا نمود سپس از جای حرکت کرده نماز صبح را خواند. هفت مرتبه گرد خانه خدا گشت و از مسجد الحرام خارج شد. پیش رفتم وقتی به او رسیدم دیدم مستمندان و محتاجین اطرافش را گرفته‌اند و غلامهای زیادی در خدمتش کمر بسته‌اند بر خلاف آنچه قبلاً مشاهده کرده بودم از دور و نزدیک مردم که می‌رسیدند سلام می‌کردند به یک نفر که باو نزدیک‌تر بود گفتم این آقا کیست؟ گفت: این موسی بن جعفر بن محمد بن علی بن الحسین بن علی بن ابی طالب علیهم السلام است.

گفتم: باید چنین کارهای شگفت‌انگیزی از چون این آقا سر بزند. زندگانی حضرت امام موسی کاظم علیه السلام، ص: 71 و 72
مرکز خبر حوزه